



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث حجج ▶ تنبیه اول: حجیت خبر واحد در مسائل اعتقادی
تقرير مباحث حجج (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-حجج/2019-04-13-20-51) ▶ تنبیه اول: حجیت خبر واحد در مسائل اعتقادی

تنبیه اول: حجیت خبر واحد در مسائل اعتقادی

تنبیه اول: حجیت خبر واحد در مسائل اعتقادی

آیا خبر واحد در مسائل عقائدی هم حجیت است؟

معارف اسلام و مذهب تشیع مانند هر دین و نحله فکری از دو قسمت تشکیل می‌شود:

1. اعتقادی و نظری که نگاه و اعتقاد انسان را به ماوراء خودش تبیین می‌کند که گاهی تعبیر می‌شود به جهان‌بینی.
2. احکام عملی که رفتارهای انسان را ساماندهی می‌کند.

امور اعتقادی فراوان است که اهم و اعظم آنها از نظر عدلیه مبدأ و صفات خداوند است از جمله صفت بارز عدل. اصل بعدی نبوت و امامت که در راستای یکدیگرند و اصل سوم مال و عاقبت انسان است که بحث معاد را شکل می‌دهد.

بحث این است که در امور اعتقادی اثبات وجود خدا و صفات خداوند، ضرورت نبوت، نبوت خاصه، امامت، مصادیق امام، حصر امام در اثنا عشر و سایر امور اعتقاده آیا خبر واحد ثقة ظنی می‌تواند معتّم باشد و اساس اعتقاد انسان توسط خبر واحد ظنی شکل گیرد؟

جمعی از علماء علم کلام و علم اصول می‌گویند در اصول امور اعتقاده جایز نیست تأویل به خبر واحد ظنی، بلکه مرحوم شیخ طوسی به مناسبتی در عدة الأصول [2] عدم جواز تعویل به خبر واحد را در اصول دین اتفاقی می‌دانند یک استثناء می‌زند إلا عن بعض غفلة أصحاب الحديث. کلمات را مراجعه کنید، شهید ثانی در مقاصد العلیّة آنگاه که مباحث اعتقادی و طرق وصول به امور اعتقادی را اشاره می‌کنند حتی راجع به تفاسیل برزخ و معاد می‌فرمایند أما ما ورد عنه علیه السلام من طریق الآحاد فلا يجب التصديق به مطلقا و إن كان طريقه صحيحا؛ لأنّ خبر الواحد ظنیّ قد اختلف فی جواز العمل به فی الأحكام الشرعیّة الظنیّة فکیف الاعتقادیّة العلمیّة. [3]

باید أدله را بررسی کنیم ببینیم آیا در امور اعتقاده خبر واحد ثقة می‌تواند معتّم باشد یا نه؟

قبل از ورود به اصل بحث یک مقدمه بیان می‌کنیم:

مقدمه کلامی: حقیقت ایمان

در مباحث قطع گفتیم عقد القلب و ایمان که در بعض امور لازم است آیا ایمان و عقد القلب همان علم و معرفت و یقین است یا امری وراء اینها است؟ گفتیم مرحوم امام در مباحث اصولی‌شان انوار الهدایة [4] و تهذیب الأصول [5] به مناسبت می‌فرمایند عقد القلب و ایمان به شیء، یا عین علم است یا ملازمه دارد با علم، توضیحاتی داشتند که می‌فرمودند در منطق می‌خوانیم العلم إن كان إذعانا للنسبة فتصديق این اذعان به نسبت همان عقد القلب است به ثبوت یک واقعیته که همان عبارت است از علم و تصدیق و یقین لذا هر وقت قطع آمد عقد القلب هم می‌آید ایمان هم می‌آید پس ایمان صفتی غیر از علم و معرفت و یقین نیست.

ما در گذشته این کلام را نقد کردیم و گفتیم ایمان و عقد القلب غیر از مرحله علم و اذعان به نسبت است، ما یک مرحله علم، انکشاف الشیء لدى النفس و اذعان به نسبت داریم که از مقوله انفعال است، یک ایمان و عقد القلب داریم که از مقوله فعل است، و آن خضوع النفس أمام الحقيقة است، که در مقابلش جحد نفسانی است.

گفتیم محقق اصفهانی در دو جا از نهاية الدراية توضیح می‌دهند هر چند یک جای دیگر نظیر کلام مرحوم امام را دارند که اشاره می‌کنیم. می‌فرمایند مبحث ایمان و عقد القلب غیر علم و معرفت و یقین است. مثال مشهوری را بیان می‌کنند که: کما فی تخلية صاحب الوهم الغالب بالمت، فانه مع علمه بأنه لا يعود حيا عادة و لو فرض لا يكون أقوى منه و لو فرض من جملة أحبائه وأخلائه، و مع هذا كله يخاف منه و لا ينام عنده وحده، و ليس ذلك إلا لغلبة سلطان الوهم. [6]

می‌فرمایند تحلیلش این است که علم به موت او هست علم به ضعف او هست لکن به جهت غلبه قوه واهمه بر عاقله ایمان و عقد القلب ندارد، لذا ایمان مرحله عالی است که بعد از علم و معرفت پیدا می‌شود اما مساوی با علم و معرفت نیست و الا اگر ایمان و عقد القلب همان علم و یقین باشد لازم الإلتزام بإيمان الكفار الموقنين بالتوحيد و النبوة. آیه شریفه می‌فرماید: و جحدوا بها و استيقنتها أنفسهم [7]، یقین دارند اما جاحدند. لذا حقیقت ایمان عقد القلب است که وراء علم و معرفت و یقین است.

ما در گذشته اشاره کردیم مرحوم امام هم در تفسیر سوره حمدشان صفحه 21 همین مطلب را می‌گویند بر خلاف آنچه در انوار الهدایة و تهذیب فرموده‌اند. در تفسیرشان می‌فرمایند: "ما باید این را بفهمیم و بفهمانیم به قلبمان ... گاهی اعتقاد هم دارد؛ اما باور کردن، غیر اعتقاد علمی است. برهان هم بر او قائم شده؛ اما باور آمدن مسئله دیگری است ... ایمان عبارت از این باور است. علم به پیغمبر فایده ندارد، ایمان به پیغمبر فایده دارد. برهان اقامه کردن بر وجود خدای تبارک و تعالی کافی نیست، ایمان باید بیاورد انسان؛ قلب را باور بیاورد؛ و خاضعش کند برای او. اگر ایمان آمد همه چیز دنبالش است." [8] پس مرحوم امام ایمان را مرحله بعد از علم می‌دانند.

بعد مقدمه

بعض کسانی که می‌گویند خبر واحد ثقه در امور اعتقادیہ کارساز است بلکه بعضی از اعلام حفظه الله که از فلاسفه هم هستند می‌گویند تقلید هم در امور اعتقادیہ ممکن است کارساز باشد بعضشان اینگونه برهان اقامه می‌کنند که در امور اعتقادیہ آنچه لازم است ایمان و عقد القلب است و ایمان علم و معرفت نیست بلکه اعتقاد قلبی است، حالا در اصول اعتقادات اگر ایمان لازم باشد آمنوا بالله و بالرسول، اگر وظیفه ایمان باشد، ایمان من آي طریق حصل کافی است، چه منشأش علم و معرفت باشد، چه منشأش خبر واحد ظنی باشد یا تقلید باشد. لذا تقلید از یک عالم خبیر که انسان را در اصول عقیده به ایمان برساند چه اشکالی دارد.

عرض می‌کنیم: این ادعا که در امور اعتقادیہ مهمی که جهان‌بینی انسان را تشکیل می‌دهد و تمام افعال انسان و باید و نبایدها مبتنی بر آن است صرف ایمان معتبر باشد از هر طریقی که حاصل شود این قابل مناقشه است.

اولا در علم کلام ثابت شده که در پاره‌ای از امور اعتقادی معرفت و شناخت موضوعیت دارد، به عبارت دیگر کلام مرحوم امام در کتب اصولی‌شان که حقیقت ایمان همان علم و معرفت و یقین است را قبول نداریم یا محقق اصفهانی هم که یک جا تعبیر می‌کنند: " حقیقة الإيمان الذی هو هیئة نورانیة يتجوهر بها جوهر النفس هو العلم والمعرفة والیقین. [10]

ما این تساوی و تساوق را قبول نداریم اما به حکم أدله عقلیه و أدله نقلیه متواتره معرفت در اصول عقائد موضوعیت دارد و ایمان ناشی از معرفت معتبر است. روایات این باب را که فوق تواتر است مراجعه کنید:

ما خلقت الجن و الإنس الا ليعبدون روایات می‌گوید ای ليعرفون.

ما أعلم شيئا بعد المعرفة أفضل من هذه الصلاة.

إن من دعامة البيت أساسه ودعامة الدين المعرفة بالله تعالى والیقین بتوحیده.

أول الدين معرفته وكمال معرفته التصديق به . وكمال التصديق به توحیده، وكمال توحیده الاخلاص له.

أول الديانة به معرفته وكمال معرفته توحیده وكمال توحیده نفی الصفات عنه.

از أدله عقلیه و نقلیه که أدله عقلیه هم در مباحث کلامی است مانند شکر منعم و دفع ضرر محتمل و أدله دیگر استفاده می‌شود انسان نسبت به مبدء و وظائف خودش در مقابل مبدء باید شناخت داشته باشد. پس از أدله استفاده می‌شود معرفت در اصول دین موضوعیت دارد و اگر ایمان معتبر است که قطعا معتبر است باید ناشی از معرفت باشد. آیا تعبد به خبر ثقه ظنی مصداق معرفت است؟

پس دلیلی بر حجیت مفاد خبر واحد ظنی که قرائن قطعیه هم اطرافش نیست برای حصول شناخت، معرفت، علم و قطع وجود ندارد.

اشکالات و جوابهایی است که خواهد آمد.

[1]. جلسه 48، مسلسل 740، یکشنبه، 97.10.02.

[2]. عدة الأصول، ج 1، ص 345.

[3]. در ادامه می‌فرمایند: و لاستلزامه التکلیف بما لا یطاق، و إن کان قد یجب العمل بمدلوله فی بعض الموارد، لکن لا علی سبیل المعرفة. المقاصد العلیة فی شرح الرسالة الألفیة، ص: 45

[4]. أنوار الهدایة، ج 1، ص 143: أن عقد القلب والالتزام بشئ والانقیاد والتسليم القلبی لأمر، من الأحوال القلبیة التي لا تحصل بالإرادة والاختیار من دون حصول مبادئها، فضلا عن حصولها مع تحقق أضداد مبادئها أو مبادئ أضدادها، فإذا حصلت مبادئها فی النفس لا یمكن تخلف الالتزام والتسليم والانقیاد القلبی عنها، ولا یمكن الالتزام بمقابلاتها وأضدادها، فتخلفها عن المبادئ ممتنع، كما أن حصولها بدونها - أيضا - ممتنع.

إذا عرفت ذلك فاعلم: أن الأصول الاعتقادیة البرهانیة أو الضروریة أو غیرها إذا حصلت بمبادئها فی النفس لا یمكن تخلف الالتزام والتسليم والانقیاد القلبی عنها، ولا یمكن الالتزام بأضدادها، مثلا من قام البرهان الأولی عنده علی وجود المبدأ المتعال ووحدته لا یمكن له اختیارا وإرادة الالتزام وعقد القلب بعدم وجوده ووحدته تعالی، كما لا یمكن عقد القلب حقیقة علی ضد أمر محقق محسوس، كعقد القلب علی أن النار باردة، وأن الشمس مظلمة، وأن الكوكب الذی یفعل النهار هو المشتري، وقس علی ذلك کلیة الاعتقادات والفرعیات الضروریة والمسلمة، فكما لا یمكن عقد القلب والالتزام علی ضد أمر تكوینی لا یمكن علی ضد أمر تشریعی بالضرورة والوجدان. وما یتوهم (1) أن الكفر الجحودی یكون من قبیل الالتزام القلبی علی خلاف الیقین الحاصل لمصاحبه - كما قال تعالی * (ووجدوا بها واستیقنتها أنفسهم ظلما وعلوا) * (2) - فاسد، فإن الجحود عبارة عن النكار اللسانی، لا الالتزام القلبی كما هو واضح.

همچنین در معتمد الأصول، ص 403.

[5]. تهذیب الأصول (سه جلدی)، ج 1، ص 24: ما هو المعروف الدائر بینهم من أن العلم إن كان ادعانا للنسبة فتصدیق والا فتصور

همچنین در تهذیب الأصول، ج 2، ص 118.

[6]. نهاية الدراية، (چاپ جدید)، ج 3، ص 407.

[7]. سورة مبارکه نمل، آیه 14..

[8]. تفسیر سورة حمد، ص 105 تا 107.

[10]. نهاية الدراية، (چاپ جدید)، ج 3، ص 405.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

ذیل بحث جلسه قبل اشکالی مطرح است:

اشکال: گفته شود قبول داریم در موضوع أدله اصول دین معرفت أخذ شده است عقلا و نقلا، و ایمان هم ایمان مبتنی بر معرفت است، قطع در موضوع دلیل اصول دین أخذ شده است، و معرفت هم یعنی قطع، اما می‌گوییم أدله حجیت خبر واحد ظن معتبر را قائم مقام قطع موضوعی قرار داده، چه اشکالی دارد أدله حجیت خبر واحد میگوید مؤدای خبر علم تعبدی است سپس دلیل میگوید در اصول دین علم لازم است چه علم حقیقی باشد چه تعبدی.

عرض می‌کنیم: در مباحث قطع بحث کردیم که آیا ثبوت أدله أمارات از جمله أدله حجیت خبر واحد می‌تواند أمارات ظنیه را هم تنزیل کنند به جای قطع طریقی هم به جای قطع موضوعی، آنجا اشاره کردیم مرحوم آخوند در حاشیه رسائل و در کفایة فرمودند أدله حجیت أمارات قاصر است از اینکه أمارات را هم تنزیل کند به جای قطع موضوعی هم تنزیل کند به جای قطع طریقی، زیرا یا اجتماع لحاظین علی ملحوظ واحد است یا دور. ما جواب دادیم ثبوت استحاله ندارد. همچنین شهید صدر در مباحث الحجاج فرموده‌اند [2] دلیل حجیت أمارات نمی‌تواند أماره را هم قائم مقام قطع طریقی قرار دهد هم قائم مقام قطع موضوعی، به این دلیل که تنزیل أمارات به منزله قطع طریقی و موضوعی لازم‌هاش تنزیل دو هویت و ماهیت مختلف است و معهود نیست دلیل لفظی واحد متکفل دو تنزیل متفاوت شود، با این بیان که أماره نازل منزله قطع طریقی است، تحلیلش این است که مولا شدت اهتمام دارد به واقع می‌خواهد به هر نحوی واقع حفظ شود، لذا می‌گوید چنانکه

اگر قطع داشتی به وجوب نماز جمعه نماز می‌خواندی خبر ثقه هم اگر گفت، آن را هم نازل منزله قطع قرار بده، مفادش یک اخبار است که مولا می‌گوید انا اهتمم بالواقع، من اینقدر به واقع اهتمام دارم که اگر قطع هم نبود از راه خبر ثقه هم دنبال واقع برو. اگر شارع بخواهد اماره را به جای قطع موضوعی قرار دهد مثلاً دلیل گفته است إذا قطعت بدخول الليل فأفطر، اماره به جای قطع موضوعی یعنی اماره هم می‌تواند موضوع قرار گیرد یعنی مولا می‌گوید من انشاء می‌کنم حکم جواز افطار را وقتی بینم هم باشد، پس اماره به جای قطع موضوعی ماهیتش یک انشاء است، اماره به جای قطع طریقی ماهیتش یک اخبار است، دلیل حجیت اماره هم مفادش اخبار باشد هم انشاء باشد معهود نیست. لذا أدله خبر واحد که می‌گوید اماره نازل منزله قطع است یعنی قطع طریق و شامل قطع موضوعی نمی‌شود.

ما در آن مبحث پاسخ دادیم گفتیم این اشکال شهید صدر هم وارد نیست به این بیان که ادعای اینکه تنزیل اماره به جای قطع موضوعی و طریقی حاوی دو تنزیل متفاوت است یکی اخبار یکی انشاء چنین نیست و اصلاً دو تنزیل متفاوت نیست، چه اشکالی دارد دلیل حجیت اماره مفادش این باشد که شارع بگوید من قام عنده الأمانة یا خبر ثقه کمن قام عنده القطع، هر مکلفی که بینم و اماره و خبر ثقه دارد مانند کسی است که قطع دارد، حال اگر قطع انسان طریقی بود می‌شود منجز و معذر به تعبیر مرحوم آخوند و اگر قطع موضوعی بود حکم آن را دارد که جواز افطار و شهادت باشد، لذا جعل واحد است و هر دو را شامل می‌شود و دو جعل و دو تنزیل نیست.

علی فرض اینکه دو تنزیل باشد هر دو اخبار است شارع می‌گوید اماره را به جای قطع طریقی قرار دادم و اماره را به جای قطع موضوعی قرار دادم. لذا ما در بحث قطع گفتیم مشکله‌ای ثبوتاً ندارد که دلیل حجیت امارات از جمله خبر واحد اماره را هم قائم مقام قطع موضوعی هم قائم مقام قطع طریقی قرار دهد. لکن در مقام اثبات باید دلیلی را که قطع در آن دلیل أخذ شده ملاحظه کنیم، دلیلی که در آن علم، معرفت و امثال اینها أخذ شده سه صورت دارد:

صورت اول: گاهی از دلیل استفاده می‌کنیم که علم مأخوذ در دلیل مراد کاشف تام است، کسی که دلیل را گفته به غیر از کشف تام به هیچ چیزی و ظنی راضی نیست. مثلاً در باب شهادت روایت علی بن غیاث عن ابي عبد الله عليه السلام می‌گوید لا تشهدن بشهادة حتی تعرفها کما تعرف کفک[3]، هیچ شهادتی نده مگر اینکه مورد را بشناسی آنگونه که کف دستت را می‌شناسی. به روشنی از این دلیل استفاده می‌شود که در جواز شهادت علم وجدانی شرط است یعنی موضوعش علم وجدانی است لذا اگر ثقه‌ای به انسان گفت فلانی قاتل یا ضارب بود من نمی‌توانم در دادگاه شهادت دهم فلانی چنین کرده است. پس هیچ اماره ظنیه ای قائم مقامش نمی‌شود.

صورت دوم: بعض موارد هست که قرینه داریم علم أخذ شده در دلیل علم به معنای کاشف تام نیست بلکه به معنای حجت معتبره است، حدیث می‌گوید من أفتی الناس بغير علم لعنة ملائكة الأرض و ملائكة السماء[4] قرائن می‌گوید أفتی بغير علم یعنی بغير حجة معتبره نه کاشف تام. لذا شامل خبر واحد ثقه هم می‌شود ممکن است گفته شود شامل استصحاب هم می‌شود.

صورت سوم: در بعض مواردی شک داریم مراد از علم مأخوذ در موضوع کاشف تام است یا نه مطلق الحجة است که خبر واحد ظنی را هم شامل شود؟ در این موارد تا قرینه نداشته باشیم بر حمل علم بر مطلق الحجة نمیتوانیم دست از ظاهر دلیل که قطع در آن أخذ شده برداریم.

در مباحث اصول دین که معرفت در موضوعش أخذ شده من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية[5] أساس الدین معرفت و امثال اینها قرینه لبیه قطعیه مکتنفه به کلام داریم، حکم عقل فطری یقتضی مراد از این معرفت قطع و علم و یقین است لذا خبر واحد ظنی نمی‌تواند قائم مقام این علم و معرفت باشد، لذا اگر ثقه ای خبر دهد فلانی مهدی است قابل اعتماد نیست زیرا معرفت در آن أخذ شده است.

پس خلاصه پاسخ از این اشکال این است که ثبوتاً اشکالی ندارد دلیل حجیت امارات اماره را قائم مقام قطع موضوعی کند اما آنجا که قرینه داریم قطع مأخوذ در موضوع به عنوان کاشف تام است بدون شبهه خبر واحد ثقه که فرض این است که مفید علم نیست قائم مقام آن نخواهد شد.

از کسانی که اعتبار خبر واحد ظنی را در عقائد قبول ندارند مرحوم علامه طباطبائی است. ایشان می‌فرمایند خبر واحد نه در موضوعات خارجی نه در امور عقائديه حجت نیست. در مواردی از تفسیر میزان دلیلی بر این مدعا اقامه می‌کنند که به نظر ما قابل قبول نیست.

مراجعه کنید[6] که ایشان در پنج، شش مورد این دلیل را بیان می‌کنند که بررسی خواهیم کرد.

[2]. بحوث فی علم الأصول (مباحث الحجج و الأصول العملية)، ج 4، ص 81: ان المدلول التصديقي فی موارد قیام الأمانة مقام القطع الطريقي مدلول إخباری بینما فی موارد قیامها مقام القطع الموضوعی مدلول إنشائی فالجمع بینهما فی خطاب واحد و استعمال الواحد علی حد استعمال اللفظ فی الإنشاء و الإخبار بحسب المدلول التصديقي لا التصوري و لا الاستعمالي و هو امر غیر عرفی [1]، نظیر قوله (تعید) مریدا بذلك إنشاء الأمر و الإخبار عن الإعادة و لو كان المدلول التصوري للجمل المشتركة فی الإنشاء و الإخبار واحدا.

[3]. الكافي (ط - دار الحديث)، ج 14، ص: 571

[4]. وسائل الشيعة، ج 27، ص 29.

[5]. الكافي (ط - دار الحديث)، ج 3، ص: 61

[6]. مرحوم علامه طباطبائي (متوفى 1402هـ) در تفسير الميزان، ج 14، ص 205: كونها أخبار آحاد ولا معنى لجعل حجية أخبار الآحاد فی غير الأحكام الشرعية فان حقيقة الجعل التشريعي إيجاب ترتيب أثر الواقع على الحجة الظاهرية وهو متوقف على وجود أثر عملي للحجة كما فی الاحكام ، وأما غيرها فلا أثر فيه حتى يترتب على جعل الحجية مثلا إذا وردت الرواية بكون البسمة جزء من السورة كان معنى جعل حجيتها وجوب الاتيان بالبسمة في القراءة أو الصلاة وإذا ورد مثلا أن السامري كان رجلا من كرمان وهو خبر واحد ظني كان معنى جعل حجيته أن يجعل الظن بمضمونه قطعاً وهو حكم تكويني ممتنع وليس من التشريع فی شئ وتمام الكلام فی علم الأصول .

ج 5، ص 264: تفاوت بین خبر واحد مسموع از معصوم بدون واسطه و با واسطه:

المسموع من المعصوم أو المأخوذ منه مادة ليس هو عين التذكر ولا الفكر المنطقي ثم يعقبه هو أن : هذا ما يراه المعصوم ، وكل ما يراه حق ، فهذا حق وهذا برهان قطعي النتيجة ، وأما غير هذه الصورة من مؤديات أخبار الآحاد أو ما يماثلها مما لا يفيد إلا الظن فإن ذلك لا يفيد شيئاً ولا يوجد دليل على حجية الآحاد فی غير الاحكام إلا مع موافقة الكتاب ولا الظن يحصل على شئ مع فرض العلم على خلافه من دليل علمي .

ج 14، ص 25: على أنه لا معنى لحجية أخبار الآحاد فی غير الأحكام الشرعية التي ينحصر فيها الجعل التشريعي لا سيما مع مخالفة الكتاب وهذه كلها أمور مبينة فی علم الأصول .

ج 14، ص 133: أنها أخبار آحاد ليست بمتواترة ولا قطعية الصدور ، وما هذا شأنه يحتاج فی العمل بها حتى فی صاحبها إلى حجية شرعية بالجعل أو الامضاء ، وقد اتضح فی علم الأصول اتضاحاً يتلو البدهة أن لا معنى لحجية أخبار الآحاد فی غير الاحكام كالمعارف الاعتقادية والموضوعات الخارجية . نعم الخبر المتواتر والمحفوف بالقرائن القطعية كالمسموع من المعصوم مشافهة حجة وإن كان فی غير الاحكام لان الدليل على العصمة بعينه دليل على صدقه وهذه كلها مسائل مفروغ عنها فی محلها من شاء الوقوف فليراجع .

* مشابه استدلال مذکور از علامه طباطبائي در اولین عبارتی که از ایشان آوردیم، مرحوم شرف الدين (م 1377هـ) هم دارند:

أجوبة مسائل جار الله، ص 36: لا تخلو كتب الشيعة وكتب السنة من أحاديث ظاهرة بنقص القرآن ، غير أنها مما لا وزن لها عند الأعلام من علمائنا أجمع ، لضعف سندها ومعارضتها بما هو أقوى منها سنداً ، وأكثر عدداً ، وأوضح دلالة ، على أنها من أخبار الآحاد ، وخبر الواحد إنما يكون حجة إذا اقتضى عملاً ، وهذه لا تقتضى ذلك.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

گفتیم در اصول دین و امور اعتقادیه ای که أدله می گوید معرفت لازم است خبر واحد ظنی نمیتواند اعتقاد ساز باشد زیرا محصل معرفت نیست بلکه یک دلیل تعبدی است.

مرحوم علامه طباطبائي در مواردی از تفسیر المیزان ادعا میکنند خبر واحد در موضوعات خارجیه و اصول عقائد حجت نیست نسبت به موضوعات خارجیه که تنبیه بعدی است به تفصیل وارد خواهیم شد اما فعلاً نسبت به اصول اعتقادیه چرا خبر واحد حجت نیست، در مواردی از جمله ج 10، ص 351 ذیل آیاتی از سوره هود که مربوط به نزول عذاب بر قوم لوط است به مناسبت مطلبی بیان می کنند که استدلالشان روشن می شود. می فرمایند: [3] خبر اگر متواتر یا محفوف به قرینه قطعیه باشد لاریب فی حجیتها، قطع چه در موضوع خارجی و چه در امر اعتقادی، متعلقش هر چه باشد حجت است اما اخباری که نه متواترنند نه محفوف به قرینه قطعیه را میفرمایند حجت نیستند مگر در احکام شرعیه فرعیه آن هم اگر خبر موثق الصدور باشد به ظن نوعی یعنی خبری که مفید ظن نوعی باشد به مخبر به و متعلق

خودش، این یک مبنا در حجیت خبر است که توضیح دادیم. بعد استدلال میکنند بر اینکه چرا خبر واحد در امور اعتقادی یا موضوعات خارجیه اعتبار ندارد؟ می‌فرمایند حجت شرعیه برای خبر واحد یک اعتبار عقلائی است، اعتبارات عقلائیه وقتی لغو نیست که اثری بر آن مترتب باشد، عند العقلاء به تعبیر ما یا عند المعتمِرین. ما مثال می‌زنیم به اینکه عقلاً به شکلی اعتبار میکنند زوجیت را بین زن و مرد چون آثاری دارد، اگر همین عقلاً بگویند اعتبار می‌کنیم زوجیت را بین این فرش و این میز این اثر ندارد. می‌فرمایند در امور اعتقادیه جعل حجیت و اعتبار حجیت لغو است لعدم اثر شرعی فی هذا الاعتبار.

عرض می‌کنیم: ما در مطلب بعد خواهیم گفت که در موضوعات خارجیه اگر اثر شرعی فرض نشود تعبد شارع بما هو شارع به امری که آن امر اثر شرعی ندارد لغو است و مولای حکیم کار لغو نمی‌کند، لذا اگر کسی بگوید من کتاب را دفتر اعتبار می‌کنم من قطار را هواپیما اعتبار می‌کنم اینها اشتباه است اما در امور اعتقادیه این کلام از مرحوم علامه عجیب است اگر مقصودشان همین باشد که ما فهمیدیم که در امور اعتقادیه اعتبار شرعی اثری ندارد:

اولاً: اگر کسی اعتقاد داشت به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام هر چند به خبر ظنی، شارع گفت به حکم خبر ثقه متعبد باش بولایة علی بن ابی طالب علیه السلام آیا این اثر شرعی وجوب اطاعت و حرمت تخلف از اوامر ندارد؟ چنانکه اگر فردی به خبر واحدی که در مجامیع اهل سنت آمده بود البته خبر به نظر ما واهٍ ضعیف ساقط من الاعتبار اما اگر وارد شده بود اصحابی کالنجوم بایم اقتدیتیم اهتدیتیم اگر به این معتقد شد آیا اثر شرعی ندارد. همه باید‌ها منشأش اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین است چون عصمت حضرت را قبول داریم به اوامرشان مؤتمر و از نواهی‌شان منتهی می‌شویم.

لذا ادعای اینکه تعبد در امور اعتقادیه مثل موضوعات خارجیه اثر شرعی ندارد لذا تعبد شرعی لغو است، قابل قبول نیست. ثانیاً: اینکه می‌فرمایند در اخبار متواتره هم همین اشکال وارد است که خبر متواتر هم دارد اخبار می‌کند از این امر اعتقادی، صحیح است که قطع پیدا می‌کنم اما بحث این است که اگر صرف قبول آن اخبار اثر شرعی ندارد لافرق بین خبر متواتر و خبر واحد در عدم اثر شرعی. لذا نتیجه اینکه استدلال مرحوم علامه که حداقل دو جا تصریح دارند در امور اعتقادیه تعبد حجت نیست چون اثر شرعی ندارد قابل قبول نیست.

چند نکته:

به چند نکته ذیل این تنبیه اشاره می‌کنیم:

نکته اول: جواز تعبد به خبر واحد در بعضی اعتقادات

در بعضی امور اعتقادیه که نه عقل حکم به لزوم معرفت دارد نه روایات قطعیه داریم بر لزوم معرفت مثل کیفیت عالم برزخ، فشار قبر و محاسبه یوم القیامه در این امور چون دلیل عقلی و شرعی بر لزوم معرفت نداریم آیا تعبد به این امور بر اساس خبر ثقه مجاز است؟ طبق نگاه علامه طباطبائی که می‌فرمایند در امور اعتقادیه تعبد اثر شرعی ندارد لذا فرقی ندارد روایتی کیفیت برزخ را هم بیان کند نمی‌توان معتقد شد چون حکم عملی فرعی نیست و اثر شرعی ندارد.

اما طبق نگاه ما در این گونه امور اعتقادیه که دلیل بر لزوم معرفت نداریم می‌توان به خبر واحد ثقه متعبد شد، و اثر مترتب کرد تا تعبد لغو نباشد. دو اثر شرعی هم دارد:

اثر اول: صحت استناد به شارع مقدس است، اگر خبر واحد ثقه حجت نبود کیفیت عذاب قبر را نمیتوانستید به شارع استناد دهید اما أدله حجیت می‌گوید متعبد باش به این که امام صادق علیه السلام فرموده عذاب قبر چنان است. لذا هم طبق این خبر ثقه میتوان اعتقاد داشت که عذاب قبر چنین است هم استناد به خداوند داد.

اثر دوم: خروج کلام از افتراء و قول به غیر علم است و این اثر مهمی است، "آله اذن لکم أم علی الله تفترون" [6]، اگر خبر ثقه کیفیت برزخ را بیان نمی‌کرد و خبر ضعیفی بود حق استناد به شارع نبود، لکن اکنون که خبر ثقه معتبر است استناد این مضمون به ذات مقدس حق افتراء علی الله نیست.

نتیجه اینکه در امور اعتقادیه‌ای که معرفت در آنها به دلیل عقلی و نقلی لازم نیست تعبد به خبر ثقه دارای اثر شرعی است و میتوان به خبر ثقه متعبد شد.

[3]. أن الحجية الشرعية من الاعتبارات العقلانية فتتبع وجود أثر شرعى فى المورد يقبل الجعل والاعتبار الشرعى والقضايا التاريخية والأمر الاعتقادية لا معنى لجعل الحجية فيها لعدم أثر شرعى ولا معنى لحكم الشارع بكون غير العلم علما وتعبيد الناس بذلك ، والموضوعات الخارجية وإن أمكن أن يتحقق فيها أثر شرعى إلا أن آثارها جزئية والجعل الشرعى لا ينال إلا الكليات وليطلب تفصيل القول فى المسألة من علم الأصول .

[6]. سوره مبارکه یونس، آیه 59.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

نکته دوم: لزوم تقویت شناخت با کمک روایات

نکته دوم در تنبیه اول این است که هرچند ما تثبیت کردیم در عقائدی که معرفت معتبر است خبر واحد ظنی معرفت ساز نیست لذا اعتبار ندارد اما توجه به این نکته لازم است که در اموری هم که مسلماً به حکم عقل معرفت لازم است مانند اثبات موانع، لزوم نبوت عامه، لزوم استمرار نبود و لزوم حشر و معاد روایات و تراش عظیمی در کتب شیعه موجود است که در حقیقت این روایات توجه دادن انسانها است به براهین عقلیه و احکام فطریه‌ای که بشر به جهت غلبه هواهای نفسانی و عدم دقت در مباحث عقلی توجه به آنها ندارد چنانکه در برخی از روایات یکی از علل بعثت انبیاء و لزوم اتصال انسان به وحی لیثیروا دفائن العقول، مطرح شده، تا دفینه‌ها و گنج‌های پنهان عقلی را اولیاء متصل به وحی إثارة کنند و گرد و غبار جهل را از آنها بگیرند، لذا شدت نیاز در همین امور عقلی به توجه به این روایات را انکار نمی‌کنیم و شاهد بر آن مناظرات برخی از ائمه با ملحدین زمان خودشان است که لیثیروا دفائن العقول مصداق بارزش همین مناظرات است. عمرو بن عبید معتزلی که نمیتوان او را از زنداقه دانست، عبدالله ابن مقفع و ابن ابی العوجاء که از زنداقه درجه یک آن زمان بودند هر کدام به نگاهی که مناظره داشتند با امام صادق علیه السلام چگونه حضرت إثارة دفائن عقول می‌نمودند.

نکته سوم: معرفت یعنی چه و کدام مرحله معرفت در اصول دین لازم است؟

نکته سوم: ما اشاره کردیم که فی الجمله در برخی از مباحث اعتقادی معرفت لازم است به حکم عقل و اخبار متواتره لذا اصل برهان این بود آنجا که معرفت لازم است به حکم عقل و مقصود از معرفت به قرینه لبّیه کشف تام است تعبد به دلیل ظنی جای کشف تام را پر نمی‌کند اما توجه داشته باشید که معرفت یعنی چه و کدام مرحله معرفت در اصول دین لازم است و در چه مصادیقی از اصول دین معرفت لازم است اینها مباحث مهمی است که در مباحث کلامی در جای خودش باید بحث شود ما محققانی داریم مانند مرحوم قاضی طباطبائی در حاشیه اللوامع الإلهیه [3] معرفت به معنی الأخص را در عقائد لازم می‌دانند برخی از علماء کلام مانند خواجه نصیر الدین طوسی در تلخیص المحصل معرفت یقینی از راه دلیل را لازم می‌دانند همین خواجه نصیر الدین طوسی در رساله أقل ما يجب الاعتقاد به تصدیق مستقر در قلب را و ایمان را هر چند همراه با برهان نباشد کافی می‌دانند، مرحوم شبید ثانی اعتقاد جازم مأخوذ از حجج را لازم می‌داند و ما وارد این بحث نشدیم و با چند نکته‌ای هم که گفتیم بحث تمام نمی‌شود اما فی الجمله اشاره کردیم که آنچه که در مباحث کلامی اثبات می‌کنیم به أدله عقلیه و استفاده از أدله نقلیه در اصول اعتقادات معرفتی لازم است که لایشوبه شک، و از این نگاه سخنان این است که اگر ادعا شود از راه تقلید این معرفت حاصل می‌شود به نظر ما این نگاه جمع بین متناقضین است و تقلید و تعبد به یک مطلبی از راه تقلید متغایر است با این معرفت و شناختی که به حکم عقل در پاره‌ای از اعتقادات لازم خواهد بود.

